اهل بيت پيامبر(عليهم السلام)در قرآن و سنت

حسن قلي پور

مقدّمه

يكي از مسائلي كه موجب خدشه دار شدن تشيّع و در نتيجه، ردّ زعامت و امامت اهل بيت(عليهم السلام)مي شود، منتسب كردن شيعه به شخصي با نام عبداللّه بن سباء است. برخي از عامّه منشأ پيدايش تشيّع را اين فرد مي دانند! ايشان مي گويند: عبداللّه بن سباء يهودي بود و عقيده غلو را نسبت به وصي حضرت موسي(عليه السلام)(يوشع بن نون) ايجاد كرد و وقتي وارد اسلام شد، دست از بدعت گذاري بر نداشت و حتي قايل شد به اينكه اميرالمؤمنين علي(عليه السلام)خدا بوده و خداوند در او حلول كرده است. او بر اهل مصر از نظر فرهنگي و تبليغي سيطره پيدا كرد و براي قتل خليفه سوم، عثمان، لشكري منظّم روانه مدينه ساخت. يا اينكه مي گويند: ابوذر نزد او درس خواند و عمّار ياسر آراء او را پذيرفت! جنگ جمل و صفين را هم از دسيسه هاي او مي دانند. خلاصه آن قدر در رابطه با اين شخص افسانه اي تبليغات وسيع بوده كه حتي بعضي از علماي شيعه هم وجود او را تأييد كرده اند، اما وي را مورد طعن و لعن قرار داده اند.

مطابق تحقيقاتي كه دانشمند بزرگوار علّامه سيدمرتضي عسكري در كتاب عبداللّه بن سباء ارائه داده

است، ثابت مي شود كه چنين شخصي با چنين نامي اصلا وجود خارجي نداشته و راوي قصه هاي عبداللّه و بدعت هاي او شخصي به نام سيف بن عمر بوده كه در جعل، كذب و افترا بي نظير است. علماي رجال اهل سنّت نيز وي را آدمي فاسق و دروغگو مي دانند. بدين روي، بايد به اين نكته اشاره كرد كه اولا، روايت فاسق قابل پذيرش نيست; و ثانياً، خود شيعيان نيز عبداللّه بن سباء را مورد لعن قرار مي دهند و وي را اصلا پايه گذار مكتب خود نمي دانند; زيرا اين با عقل جور در نمي آيد كه انسان از كسي متنفّر باشد، ولي در عين حال، دين خود را از او بياموزد.1

هر دين و مكتبي نگاهي خاص به انسان دارد و براي او جهان بيني مشخصي تعريف مي كند. براي مثال، يكي انسان را حيواني مادي مي بيند و ديگري در او، به روح خدايي معتقد است و هر كدام صفتي يا اوصافي به او مي دهد; از قبيل ناطق، اقتصادي، ابزارساز، متمدن و خودآگاه.

در نتيجه، انسان هايي كه در مكتب هاي گوناگون، به عنوان «ايده آل» معرفي مي شوند ارزش هاي انساني شان مثل مكتب هايشان، متفاوت است و به اصطلاح، «ابرمرد» هر مكتب تجسّم عيني همان مكتب است. با اين همه، چهره هاي شگفتي را كه اسلام به عنوان «انسان كامل»، «انسان نمونه»، «الگو» و «سرمشق» معرفي كرده، تاكنون به هيچ چشمي نيامده و هيچ دين و آييني چنين تصوير زيبايي از «انسان كامل» ارائه نداده است.

در مكتب اسلام، انسان هاي كامل، برجسته و نمونه زيادند و همه «واقعيت خارجي» دارند و داراي وجودي قابل لمس و عيني هستند. در قرآن مجيد، تمام پيامبران الهي و مردان و زنان پاك، تجسّم عيني «انسان كامل» و «الگو»ي انسانيت معرفي شده اند، اما از تربيت يافتگان اسلام، كه قرآن و حديث، طهارت و عصمت آنان را تضمين كرده، «اهل بيت» پيامبر اكرم(عليهم السلام) هستند. اين خانواده، از هر نوع پليدي پاك گرديده، و داراي نيروي عصمت اند: (إِنَّمَا يُرِيدُاللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، آنان داراي مقام عصمت و طهارتند. به اصطلاح، آنان شكوه رسالت، وقار بعثت، جاذبه عصمت، كمال شجاعت، موهبت پايمردي و عظمتي آسماني دارند و به مقتضاي اين مقام، هرگز گناه و نافرماني از آنان سر نمي زند.

با توجه به نامگذاري سال 1385 هجري شمسي به عنوان «سال پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)»، يكي از لوازم اين امر، بازگشت به حقايق و مفاهيم سيره محمّدي(صلي الله عليه وآله)است. اين مقاله در پي آن است كه اهل بيت پيامبر(عليهم السلام) را با استناد به آيات قرآن و از حيث مصداق، با استناد به روايات، به عنوان تجلّي اين سيره مشخص نمايد.

«اهل بيت(عليهم السلام)» در لغت و اصطلاح

ممكن است «اهل» در «اهل الامر و النهي، اهل الانجيل، اهل الكتاب، اهل الاسلام، اهل الرجل و اهل الماء» استعمال شود. لغويان اتفاق دارند كه «الاهل و الآل» به يك معنا هستند. اصل «آل»، «اهل» بوده، سپس هاء به همزه مبدّل گشته و در نتيجه، دو همزه متوالي پشت سر هم قرار گرفته و به همين دليل، همزه دوم به الف تبديل شده است. (مثل آدم و آخر).2

تركيب «اهل بيت» در قرآن كريم تنها دوبار به كار رفته است: يكي در آيه «تطهير» (احزاب: 33) و ديگري در خصوص حضرت ابراهيم(عليه السلام) و همسر او (هود: 73). البته در آيه 12 سوره قصص، تركيب «اهل بيت» بدون الف و لام و در آيه 29 همين سوره به صورت «اهله» به كار رفته كه مربوط به خاندان حضرت موسي(عليه السلام)است.

شكي نيست كه «اهل» در دو آيه 73 هود و 29 قصص، به زوجه اطلاق شده، اما اين اطلاق دليل بر انحصار نيست; همان گونه كه در قصه حضرت ابراهيم(عليه السلام)، «اهل» بر زوجه اطلاق دارد; اما چون در آيه ضمير جمع مذكر (عليكم اهل البيت) استعمال شده، مراد از «اهل»، زوجه و زوج با هم است.3

واژه «اهل» معمولا به صورت مضاف به كار مي رود و به اسم ديگري اضافه مي شود كه يكي از آنها كلمه «بيت» است. در اين صورت، اين تركيب به تعبيرهاي ذيل به كار رفته است: نزديك ترين افراد، همسر، طايفه و خويشاوندان، ساكنان خانه، معتقد و پيرو. اما در اين ميان، در كتاب المعجم الوسيط، واژه «اهل بيت» بدون اضافه، به نزديكان، قبيله و همسر تعريف شده است.4

در كتاب المفردات في الفاظ القرآن آمده است: اهل الرجل در اصل، به كساني گفته مي شود كه مسكن آنها يكي است. پس در مورد كساني كه با او خويشاوندي دارند به طور مجازي به كار رفته است; چنان كه بر همسر او هم اطلاق شده است.5

سخن لغت شناسان درباره اهل بيت اين است كه آنان «بيت» را به معناي بيت مسكوني دانسته اند. بر اين اساس، اهل بيت كساني اند كه در يك منزل يا خانه با يكديگر زندگي مي كنند. بنابراين، همسران و فرزندان يك مرد اهل بيت او خواهند بود. اما به گفته راغب، دايره اين استعمال توسعه يافته و به خويشاوندان و قبيله يك مرد هم اهل بيت او گفته مي شود.

با توجه به آنچه درباره اهل الرجل يا اهل بيت الرجل گفته شده، پيروان كسي كه داراي مرام و مسلك ويژه اي است نيز اهل او به شمار مي آيند; زيرا آنان از طريق مرام و آيين، نسبت ويژه اي با او پيدا مي كنند. بر اين اساس، گفته اند: «اهل كل نبي امّته»; امت هر پيامبري اهل او به شمار مي روند.

مؤلّف مصباح المنير تصريح كرده است كه «اهل» بر پيروان نيز اطلاق مي شود. بنابراين، اگر كسي در پي روي از پيشواي ديني خود، نهايت اخلاص و انقياد را به كار بندد عنوان «اهل» بر او منطبق تر خواهد بود. بدين دليل است كه در احاديث، از سلمان به عنوان فردي از اهل بيت پيامبر(عليهم السلام) ياد شده است.6

ماحصل كلام پس از مراجعه به كتب لغت و موارد استعمال كلمه «اهل» در قرآن و سنّت، چنين است كه «اهل» معنايي عام دارد و خويشاوندان يك مرد و ساكنان يك خانه از نسبي يا سببي را شامل مي شود. از اين رو، هيچ فرقي بين همسر، فرزندان و غير آنها نيست. پس تخصيص دلالت اهل به زوجه ناصواب است. بنابراين، چون مفهوم «اهل بيت» مطلق است و از آن اراده جميع اصناف و اقسام مي شود، شكي نيست كه در صورت وجود قراين، به صنف خاصي مخصوص مي گردد.7

«اهل بيت» در قرآن

1. آيه تطهير (احزاب: 33)

(إِنَّمَا يُرِيدُاللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً); خدا چنين مي خواهد كه پليدي را فقط از شما اهل بيت بزدايد و شما را كاملا پاكيزه گرداند.

تحقيقات پردامنه و دقيقي كه مفسّران و محدّثان و دانشمندان علوم و معارف اسلامي در كتاب هاي مبسوط اعتقادي و بر اساس اسناد و مآخذ معتبر انجام داده اند، نشان مي دهد كه هدف و منظور آيه شريفه از «اهل بيت» پنج تن آل عبا(عليهم السلام) است.

اينكه بعضي «بيت» را در اينجا اشاره به «بيت اللّه الحرام» و كعبه دانسته و اهل آن را «متقين» شمرده اند، با سياق آيات نامتناسب است; چرا كه در اين آيات، سخن از پيامبر(صلي الله عليه وآله) و بيت او در ميان است، نه بيت اللّه الحرام و هيچ قرينه اي بر آنچه گفته اند، وجود ندارد.8

نگاهي به مآثر و مآخذ معروف و معتبر علماي نام آور خاصّه و عامّه، نكات مهمي در اين زمينه روشن مي سازد; از جمله، جلال الدين سيوطي در تفسير معروف الدرالمنثور، در تفسير و توجيه اين آيه شريفه، بيش از بيست حديث نقل كرده است كه اثبات مي كند: منظور از «اهل بيت» همان پنج بزرگوار اهل كسا هستند.

ابن جرير طبري بيش از 15 حديث در اين باره آورده است كه مراد آيه از «اهل بيت» همان پنج تن بزرگواران خاص است.9

بعضي از مفسّران مي گويند: مقصود از «اهل بيت پيامبر» همسران پيامبرند، و آيات قبل و بعد را، كه درباره ازواج رسول خدا(صلي الله عليه وآله)سخن مي گويد، قرينه اين معنا شمرده اند.10

ولي با توجه به يك مطلب، اين سخن نفي مي شود و آن اينكه ضميرهايي كه در آيات قبل و بعد آمده، عموماً به صورت ضمير «جمع مؤنث» است، در حالي كه ضماير اين قسمت از آيه به صورت «جمع مذكر» آمده، و اين نشان مي دهد معناي ديگري در نظر بوده است. از اين رو، برخي ديگر از مفسّران از اين مرحله گام فراتر نهاده و آيه را شامل همه خاندان پيامبر، اعم از مردان و همسران او، دانسته اند. اما روايات بسياري كه در منابع اهل سنّت و شيعه وارد شده است، شمول همه خاندان پيامبر را نيز نفي مي كند. مخاطب در آيه مزبور، منحصر در پنج نفر است: پيامبر، علي، فاطمه، حسن و حسين(عليهم السلام).

براي نمونه، اهل سنّت در صحيح مسلم، مستدرك حاكم، سنن الكبري بيهقي در تفسير آيه تطهير به نقل از عائشه اين حديث را ذكر كرده اند: «خرج رسول اللّه غداة و عليه مرط مُرحل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثمّ جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثمّ جاء علي فأدخله، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُاللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.)»

در مصادر شيعه نيز در تفسير فرات بن ابراهيم كوفي و تفسير مجمع البيان و بحارالانوار (ج 35، ص 213) از امّ سلمه نقل شده است كه گفت: «انا و رسول اللّه علي منامة لنا تحت كساء خيبري، فجاءت فاطمة و معها... فأخذ الكساء من تحتنا فعطفة، فأخذ جميعه بيده فقال: اللهم هؤلاء اهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهركم تطهيرا،... فقلت: يا رسول اللّه، بابي انت و امي فأنا؟ قال: انّك علي خير. و نزلت هذه الايه في النبي و علي و فاطمه و الحسن و الحسين(عليهم السلام).»11

اگر گفته شود كه طبق ادعاي شيعه در ميان پنج تن، حضرت فاطمه زهرا(عليها السلام)نيز حضور داشته، پس چگونه ضمير جمع مذكّر شامل او مي شود، پاسخ اين است كه آوردن ضمير جمع مذكر در اينجا از باب «تغليب» است. بسيار طبيعي است كه اگر از ميان پنج تن، يك نفر مؤنث باشد، بايد در خطاب به آن جمع، به حكم تغليب، از ضمير جمع مذكر استفاده شود.

تنها سؤالي كه اينجا باقي مي ماند اين است كه چگونه در لابه لاي بحث از وظايف زنان پيامبر(صلي الله عليه وآله)، مطلبي گفته شده است كه شامل زنان ايشان نمي شود؟ مرحوم طبرسي در مجمع البيان چنين مي فرمايد: اين اولين بار نيست كه در آيات قرآن، به آياتي برخورد مي كنيم كه در كنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفي سخن مي گويند. قرآن پر است از اين گونه بحث ها. همچنين در كلام فصحاي عرب و اشعار آنان نيز شواهد فراواني بر اين موضوع موجود است.12

مفسّر بزرگ و نويسنده الميزان پاسخ ديگري بر آن افزوده كه خلاصه اش چنين است: ما هيچ دليلي در دست نداريم كه جمله (إِنَّمَا يُرِيدُاللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ...) همراه اين آيات نازل شده است، بلكه از روايات به خوبي استفاده مي شود كه اين قسمت جداگانه نازل گرديده، اما هنگام جمع آوري آيات قرآن در عصر پيامبر يا پس از آن، در كنار اين آيات قرار داده شده است.13

پاسخ سوم اين است كه قرآن مي خواهد به همسران پيامبر(صلي الله عليه وآله)بگويد: شما در ميان خانواده اي قرار داريد كه گروهي از آنان معصومند. كسي كه در زير سايه درخت عصمت و در كانون معصومان قرار گرفته، سزاوار است كه بيش از ديگران مراقب خود باشد، و انتساب او به خانواده اي كه پنچ معصوم پاك در آن است، مسئوليت هاي سنگيني براي او ايجاد مي كند.14

براي اثبات مدعا، به دو دليل ديگر نيز تمسّك مي جوييم: اول آنكه مطابق ابتداي آيه تطهير (و قرن في بيوتكن)، مراد از «اهل بيت» منحصر در بيت واحد (بيت حضرت علي(عليه السلام)) است; زيرا اولا، در صورتي كه معناي «اهل بيت» را بيت همسران پيامبر در نظر بگيريم، ديگر بيت واحد معنا ندارد; زيرا ازواج پيامبر در بيوت متعدد ساكن بودند. ثانياً، كساني كه ازواج نبي را از اهل بيت مي دانند و مي گويند آيه 33 سوره احزاب در حق ايشان نازل شده، بايد به اين نكته توجه داشته باشند كه حضرت علي، حضرت زهرا، حضرت امام حسن و امام حسين(عليهم السلام) احق هستند كه از اهل بيت باشند نسبت به ازواج نبي; زيرا صله نسب اقوا از صله سبب است.15

نكته قابل توجه ديگر اينكه لام در «اهل البيت» براي عهد است و حمل آن بر جنس يا استغراق ممكن نيست; زيرا زماني استعمال لام جنس مناسب است كه متكلّم، بيان حكم متعلّق به طبيعت را اراده كند. اما آيه كريمه درصدد بيان حكم طبيعت اهل بيت نيست. همچنين لام در «البيت»، لام استغراق نيست تا به بيوت نبي معنا شود; زيرا در اين صورت مناسب بود از صيغه جمع (اهل البيوت) استفاده شود; همان گونه كه در صدر آيه، متكلّم در صدد افاده جمع بوده و از «بيوت» استفاده كرده است: (و قرن في بيوتكن.)16

آيات مربوط به ازواج پيامبر از آيه 28 شروع مي شود و به آيه 34 منتهي مي گردد. خداوند متعال در اين آيات، زنان پيامبر را يك بار به لفظ «ازواج» و در مرتبه دوم، به لفظ «نساءالنبي» مورد خطاب قرار داده، اما در بين آيات، از اين الفاظ به واژه «اهل البيت» عدول كرده است. اين عدول قطعاً قرينه است بر اينكه مخاطب در اين قسمت از آيه تغيير كرده و شامل زنان پيامبر نمي شود.17

به هر حال، لحن و مفاد آيات مربوط به زنان پيامبر به گونه اي است كه به خوبي نشان مي دهد آنها در آن حد و اندازه نيستند كه مشمول آيه تطهير باشند. آيه تطهير بر طهارت و عصمت مطلق اهل بيت(عليهم السلام) از هر گناه و لغزش و حتي نيّت گناه (و بلكه اشتباه و نسيان) دلالت مي كند. اين معنا با آنچه آيات پيشين درباره زنان پيامبر گفته است، سازگاري ندارد; چرا كه در آيات قبل، خداوند به زنان پيامبر نصيحت مي كند. يكي از مفاهيمي كه به اهل بيت مرتبط و فقط مخصوص ايشان است، موضوع پاكي از رجس و پليدي است. تعبير به «انّما»، كه معمولا براي حصر است (و نيز منادا واقع شدن «اهل بيت» در آيه) دليل بر اين مدعاست.

جمله «يريد» به اراده تكويني پروردگار اشاره دارد، وگرنه اراده تشريعي و به تعبير ديگر، لزوم پاك نگاه داشتن خويش، انحصاري به خاندان پيامبر ندارد و همه مردم بدون استثنا، به حكم شرع، موظّفند از هرگونه گناه و پليدي پاك باشند.18

ممكن است گفته شود: اراده تكويني موجب نوعي جبر است. اما اين گونه نيست; زيرا معصومان به خاطر تأييدات الهي و اعمال پاك خويش، چنان هستند كه در عين داشتن قدرت و اختيار بر گناه، به سراغ گناه نمي روند; درست همان گونه كه هيچ عاقلي حاضر نيست قطعه آتشي را بردارد و به دهان خويش بگذارد، با اينكه نه اجباري در اين كار است و نه اكراهي. اين حالتي است كه از درون انسان بر اثر آگاهي ها و مبادي فطري و طبيعي مي جوشد، بي آنكه اجباري در كار باشد.19

واژه «رجس» به معناي شيء ناپاك است، خواه ناپاك از نظر طبع آدمي باشد يا به حكم عقل يا شرع و يا همه اينها. بنابراين، عصمت درباره اهل بيت شرط است و آيه تطهير نيز بر آن دلالت مي كند. اگر مصداق اهل بيت مشخص شود پس از پيامبر خدا، عصمت منحصر در آنهاست; زيرا بر عدم عصمت ديگران اجماع داريم.

اگر گفته شود: مراد از عصمت، بخشش گناهان ايشان است، در پاسخ مي گوييم: مغفرت و بخشش گناه موجب انقلاب از آنچه بر گناه كار واقع شده، نمي گردد. علاوه بر آن، مغفرت گناه پس از تحقق آن است، و مذنب در هنگام صدور گناه، طاهر نيست، ولي آيه بر تطهير كلي دلالت دارد; يعني در همه حال، پاك و طاهرند.20

محققان اهل سنّت برآنند كه اراده در قرآن دو گونه است: يكي اراده قدري، وجودي و آفرينش (اراده قدريه، كونيه، خلقيه)، و ديگري اراده ديني، امري و شرعي (اراده دينيه، امريه، شرعيه). اراده شرعي در بردارنده محبت و رضاست، و اراده كوني عبارت است از: مشيّت كه همه موجودات را شامل مي شود. ايشان تفاوت دو اراده تكويني و تشريعي را به صورت كلي چنين يادآور شده اند: ميان اينكه فاعل مريد، انجام فعلي را خود اراده كند و يا اينكه فاعل مريد اراده كند كه ديگري كاري انجام دهد، تفاوت وجود دارد. در صورت اول، اراده او به فعل خودش تعلّق گرفته است. در صورت دوم، فعل ديگري را اراده كرده و هر دو نوع براي انسان ها قابل فهم است. اراده دوم مستلزم امر است، اما اراده نخست مستلزم امر نيست.21

با توجه به آيه 124 سوره مباركه بقره (لاينال عهدي الظالمين)، مي توان گفت: كسي مي تواند پس از پيامبر منصب حكومت را به دست گيرد كه ظلمي در حق خدا، خود و ديگران مرتكب نشده باشد. كلمه «ظالمين» در آيه مذكور، مشتق است و بنابر مباني اصولي، «ظلم» گذشته، حال و آينده را در برمي گيرد.

بنابراين، غير خلفاي دوازده گانه، كه شيعيان به آنها معتقدند، ديگران به نوعي شامل اين آيه نمي شوند; مثلا، خلفاي سه گانه اهل تسنّن، پيش از پيامبر، در جاهليت بودند و بعد اسلام آوردند. پس بر گذشته شان نوعي ظلم مترتّب است; زيرا در حق خدا، ظلم كردند و بت پرست بودند. بنابراين، مطابق اين آيه و آيه «تطهير»، كه بر عصمت اهل بيت(عليهم السلام) دلالت دارد، منصب حكومت و خلافت ـ كه همان عهد خداوند است ـ به آنها نمي رسد. در اين باره، مرحوم آخوند خراساني، صاحب كفايه، مي فرمايد: چون مقام امامت از مناصب الهيه است، ظالم ـ اگرچه آني متلبّس به ظلم شود ـ نمي تواند اين مقام عظيم را عهده دار شود.22

2. سوره دهر

ميان مفسّران، مكي يا مدني بودن سوره مورد اختلاف است; اما اجماع علما و مفسّران شيعه بر اين است كه همه يا دست كم بخشي از آيات آغاز سوره، كه مقام ابرار و اعمال صالح آنها را بيان مي كند، در مدينه نازل شده است. شأن نزول آن، داستان نذر حضرت علي، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسين(عليهم السلام) و فضّه است.

مشهور علماي اهل سنّت نيز نزول سوره را در مدينه مي دانند. براي مثال، در كتاب تاريخ القرآن ابوعبداللّه زنجاني از كتاب نظم الدرر و تناسق الآيات و السور، از جمعي از بزرگان اهل سنّت نقل كرده كه سوره دهر را در رديف سوره هاي مدني آورده اند. زمخشري در تفسير كشّاف، شأن نزول معروف آيات آغاز اين سوره را در مورد نذر حضرت علي(عليه السلام)، همسر و فرزندانشان نقل كرده است. گذشته از موارد مزبور، جمع كثيري از بزرگان اهل سنّت، نزول آيات اول سوره (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْس كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً)(دهر: 5) را درباره خانواده حضرت علي(عليهم السلام)دانسته اند كه شهادتي است بر مدني بودن آن; زيرا تولّد امام حسن و امام حسين(عليهما السلام) در مدينه بوده است.

سيوطي در كتاب الاتقان از بيهقي روايت كرده كه او در كتاب دلائل النبوه به سندي كه به عكرمه و حسين بن ابي الحسن داشته، روايت كرده كه گفته اند: خداي تعالي سوره هاي بقره، آل عمران... و «هل اتي علي الانسان»... را در مدينه نازل كرده است. در همان كتاب، از ابن الضريس روايت آورده است كه گفته: هر وقت آغاز سوره اي در مكّه نازل مي شد، در همان مكّه نوشته مي شد... و آنگاه در مدينه سوره بقره، ... و انسان (دهر) نازل شد.23

محمّدبن علي ترمذي در نوادرالاصول (ص 64)، شهاب الدين بن عبدربّه در العقد الفريد (ج 3، ص 42ـ47)، زمخشري در كشاف (ج 2، ص 511)، خوارزمي در مناقب (ص 180)، ابوموسي مديني در الذيل (ص 581)، فخر رازي در تفسير خود (ج 8، ص 276)، ابوسالم محمّدبن طلحه شافعي در مطالب السؤل (ص 31)، و ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه (ج 3، ص 257) اعتقاد دارند: اين سوره در شأن حضرت علي و خاندان پاكش(عليهم السلام) نازل شده است.24

3. آيه مباهله (آل عمران: 61)

(فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَ أَبْنَاءكُمْ وَ نِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَ أَنفُسَنَا و أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ); پس هر كس با تو (درباره حضرت عيسي) مجادله كرد، پس از آنكه به وحي خدا به احوال او آگاهي يافتي، بگو: بياييد ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خود را بخوانيم تا با هم به مباهله برخيزيم، پس لعن خدا بر دروغگو قرار دهيم.

در حساس ترين و بحراني ترين مراحل تاريخ صدر اسلام، وجود مقدّس اهل بيت(عليهم السلام)با ظهور نور وجودشان، خنثاكننده توطئه دشمنان و عزّت بخش اسلام و مؤسس آن، پيامبر عظيم الشأن، بوده اند; از جمله، در يكي از سرنوشت سازترين ماجراهاي صدر اسلام ; يعني ماجراي «مباهله»، حضور شكوهمند اهل بيت(عليهم السلام)مشكل گشا و فصل الخطاب شد.

در قاموس و تاج العروس، «مباهله» از ماده «بهل» به معناي «لعن»، و در المفردات، به معناي «تخليه شيء و ترك آن» آمده; اما عبارت راغب دقيق تر است. ايشان در معناي «مباهله» آورده است: «اَن يدعو الانسان و يطلب من اللّه ـ سبحانه و تعالي ـ أن يترك شخصاً بحاله، و أن يوكلّه الي نفسه.»25

مصدر «مباهله»، كه فعل «نبتهل» مضارع آن است، به معناي «ملاعنه»، يعني لعنت كردن يكديگر است.26 آنچه از تفاسير گوناگون مشخص مي شود اين است افراد شركت كننده در جريان مباهله، همان پنج تن آل كسا هستند. وقتي قرار شد هر دو گروه (گروه پيامبر متشكّل از اهل بيت(عليهم السلام) و گروه مقابل جمعي از كشيشان مسيحي) نزديكان خود را بياورند، پيامبر نزديكان خود را در اين پنج نفر خلاصه كرد. مراد از «انفسنا» در آيه، فقط حضرت علي(عليه السلام)است; زيرا خود پيامبر دعوت كننده است و هميشه داعي غير از مدعو است. پس مراد غير از رسول اللّه(صلي الله عليه وآله)است.27

اگر اشكال شود كه لفظ جمع، دست كم بر سه نفر مصداق پيدا مي كند، پس استعمال «نساءنا» بر يك تن (حضرت فاطمه(عليها السلام)) و «ابناءنا» بر دو نفر (حسنين(عليهما السلام)) و «انفسنا» بر يك شخص (حضرت علي(عليه السلام)) صادق نيست، در پاسخ خواهيم گفت: صدق كلام موقوف بر متعدد بودن ابناء و بسيار بودن نساء و انفس نيست; زيرا مقصود نهايي از نفرين اين است كه يكي از دو طرف با همه نفراتش از صغير و كبير و مرد و زن، براي هميشه هلاك گردد. تفاسير، روايات و تاريخ نيز مؤيّد اين مطلب است كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) وقتي براي مباهله حاضر مي شدند، احدي بجز حضرت علي، فاطمه و حسنين(عليهم السلام) را با خود نياوردند. علاوه بر آن، اصولا مراد از لفظ آيه امري است، و مصداقي كه حكم آيه به حسب خارج بر آن منطبق است، امري ديگر. اين اولين بار نيست كه خداوند حكمي را كه بر حسب خارج بر يك نفر منطبق است، به طور دسته جمعي حكايت مي كند.28

4. آيه 79 سوره مباركه واقعه

(لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ); جز پاكان آن را مس نكنند.

بعضي از مفسّران بزرگ قرآن مجيد درباره اين آيه مباركه مي فرمايند: اين آيه در مقام بيان طهارتي است كه افراد متلبّس به آن مي توانند به حقايق و مفاهيم عالي قرآن دست پيدا كنند. بسياري از مفسّران به پي روي از روايات، اين آيه را به عدم جواز مسّ كتابت قرآن، بدون غسل و وضو تفسير كرده اند. اين در حالي است كه گروه ديگر آن را اشاره به فرشتگان مطهّري مي دانند كه از قرآن آگاهي دارند; همان گونه كه در آيه دوم سوره بقره مي خوانيم: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًي لِّلْمُتَّقِينَ); اين كتاب، كه هيچ شكي در آن نيست، راهنماي پرهيزگاران است. حداقل پاكي، كه «روح حقيقت جويي است»، براي درك حداقل مفاهيم آن لازم است. هر قدر پاكي و قداست بيشتر شود، درك انسان از مفاهيم قرآن و محتواي آن افزون خواهد شد.

همان گونه كه معلوم است، هيچ منافاتي در ميان اين سه تفسير وجود ندارد و ممكن است همه در مفهوم آيه جمع باشد. بنابراين، آيه، هم به مسّ ظاهري و هم به مسّ معنوي تفسير شده است. در مورد مسّ معنوي، از ابن عبّاس از پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله)نقل شده كه منظور از پاكان در آيه، همان مقرّبانند. بدين سان، آيه در هر دو بعد جسمي و روحاني، صادق بوده و ناگفته پيداست كه شخص پيامبر و ائمّه معصوم(عليهم السلام)و ملائكه روشن ترين مصداق مقرّبانند و حقايق قرآن را از همه بهتر درك مي كنند.29

مفسّر كبير، علّامه طباطبائي در الميزان مي فرمايد: منظور از مسّ قرآن دست كشيدن بر خطوط آن نيست، بلكه علم به معارف آن است كه جز پاكان خلق كسي به معارف آن عالم نمي شود. كلمه «مطهّرون» اسم مفعول از باب تفعيل يعني تطهير است. بنابراين، منظور از «مطهّرون» كساني هستند كه خداي تعالي دل هايشان را از هر رجس و پليدي پاك كرده است. اين معناي تطهير با كلمه «مسّ» به معناي علم، مناسب تر از «طهارة» به معناي پاكي از حدث و يا خبث است. پس «مطهّرون» عبارتند از: كساني كه خداي متعال دل هايشان را پاك كرده است; مانند ملائكه و برگزيدگاني از بشر كه درباره آنان فرمود: «خدا چنين مي خواهد كه پليدي را از شما اهل بيت ببرد و شما را كاملا پاك گرداند.»30

لازم به ذكر است در تفاسير اطيب البيان، مخزن العرفان، كشف الحقايق، منهج الصادقين، مواهب عليه، و انوار درخشان به مضامين مزبور اشاره شده كه يكي از مصاديق «مطهّرون»، پيامبر و ائمّه اطهار(عليهم السلام)است.

5. آيه 180 سوره مباركه اعراف

(وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَي فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ); براي خداوند، نام هاي زيباست; او را بدان ها بخوانيد و آناني كه در نام هاي او كفر ورزيدند به خود واگذاريد كه به زودي به كردار بدشان مجازات خواهند شد.

منظور از خواندن خدا به اين نام ها آن نيست كه صرفاً اين الفاظ را بر زبان جاري كنيم. در واقع، بايد اين صفات را در وجود خودمان تا حدّ امكان پياده كنيم; مثلا، پرتوي از علم و دانش خداوند، شعاعي از قدرت او و گوشه اي از رحمت واسعه اش در ما و جامعه مان پياده شود تا در پرتو اين علم و قدرت و رحمت، بتوانيم خود و اجتماع را از صف دوزخيان خارج سازيم. در احاديث اهل تسنّن و شيعه در خصوص تفسير اين آيه، از 99 اسم خداوند نام برده شده كه البته مراد آن نيست كه هركس اين 99 اسم را بر زبان جاري كند و بدون توجه به محتوا و مفاهيم آنها، تنها الفاظي را بگويد، سعادتمند خواهد بود، و يا دعايش به اجابت مي رسد، بلكه هدف اين است كه به اين اسماء و صفات ايمان داشته باشد و مفاهيم نام هاي پروردگار را در وجود خود منعكس سازد.

در بعضي از روايات، كه در اصول كافي از امام صادق(عليه السلام) در تفسير اين آيه نقل شده، آن حضرت فرمودند: «نحن و اللّه، الاسماء الحسني»;31 به خدا سوگند! ما اسماي حسناي خدا هستيم، اما اين اشاره به آن است كه پرتو نيرومندي از آن صفات الهي در وجود ما منعكس شده است و شناخت ما به شناخت ذات پاك خدا كمك مي كند.

در حديثي كه اهل تسنّن از حضرت علي(عليه السلام)نقل كرده اند، ايشان ضمن اشاره به گروه هاي مختلفي كه در آينده، در امّت اسلامي پيدا مي شود، فرمودند: گروهي كه اهل نجاتند من و شيعيان و پيروان مكتب من هستند.32

در روايات ديگري نيز آمده است كه منظور از آيه مزبور ائمّه اهل بيت(عليهم السلام)هستند.33

لازم به ذكر است كه مضامين مطالب مذكور در تفاسير گوناگون از جمله تفسير الميزان (ج 8، ص 447)، تفسير جامع (ج 2، ص 489)، تفسير اثني عشري (ج 4، ص 249)، و تفسير انوار درخشان (ج 7، ص 169) آمده است.

6. آيه مودّت (آل عمران: 23)

(قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي); بگو من از شما بر رسالت، اجري نمي خواهم، مگر مودّت و محبت نسبت به نزديكانم.

خداوند متعال عدم درخواست اجر در برابر تبليغ را از بعضي انبيا از قبيل حضرت نوح، هود، صالح و شعيب(عليهم السلام) حكايت كرده است كه در ضمن سخناني كه به امّت خود مي گفتند، عدم درخواست مزد را خاطرنشان مي كردند.

درباره سوره شعراء و سوره هايي ديگر، نقل شده است رسول خدا(صلي الله عليه وآله) اين مطلب را براي امّت خود بيان مي كردند. خداوند منّان در آيه مورد بحث، بر خلاف آيات ديگر كه در همين رابطه بوده اند، اجري براي رسول خود معيّن كرده، و آن مودّت نسبت به اقرباي آن جناب است. اين استثنا يا متصل است يا منقطع. در هر دو صورت، مفسّران آيه را چند گونه معنا كرده اند:

1. مودّت قريش نسبت به رسول خدا(صلي الله عليه وآله) و نزديكان ايشان از قريش;

2. مودّت انصار نسبت به خويشاوندان پيامبر كه در بين آنها هستند;

3. مودّت پيامبر نسبت به قريش به خاطر خويشاوندي اش با آنها;

4. خطاب به قريش يا عموم مردم براي برقراري مودّت با اقرباي خودشان;

5. مودّت به خدا از راه تقرّب جستن به وسيله اطاعت;

6. محبت هاي طرفيني مردم نسبت به يكديگر در راه تقرّب به خدا;

7. مودّت و محبت به خويشاوندان رسول گرامي(صلي الله عليه وآله) كه همان اهل بيتش هستند.

لازم به ذكر است شش معناي اول محل اشكال است كه در ترجمه تفسير الميزان (ج 18، ص 59) به صورت مبسوط به آن پرداخته شده است; اما در تأييد معناي تفسير شماره 7، رواياتي از طرق اهل سنّت و شيعه وارد شده است. همچنين اخبار متواتري كه از دو طايفه بر وجوب مودّت اهل بيت(عليهم السلام) و محبت ايشان رسيده است، اين تفسير را تأييد مي كند.

در احاديث متواتر ديگري كه از اهل تسنّن و تشيّع روايت شده، مردم در فهم كتاب خدا و معارف اصولي و فروعي دين و بيان حقايق آن، به اهل بيت(عليهم السلام)ارجاع داده شده اند; مانند حديث «ثقلين» و حديث «سفينه» و امثال آن. با دقت در اين روايات، هيچ شكي در ذهن باقي نمي ماند كه منظور از وجوب مودّت اهل بيت(عليهم السلام) به عنوان مزد رسالت، تنها اين بوده كه محبت را وسيله اي قرار دهند كه مردم به ايشان به عنوان مرجع علمي رجوع كنند.34

در تفاسير مجمع البيان (ج 22، ص 127)، نمونه (ج 20، ص 406)، گارز (ج 9، ص 22)، شريف لاهيجي (ج 4، ص 45) و مانند آن نيز «مودّت» در خصوص عترت پيامبر(عليهم السلام) معنا شده است.

مصداق شناسي «اهل بيت»

در اين زمينه، اولين چيزي كه ذهن انسان را به خود مشغول مي كند اين است كه چرا در كتاب خدا، درباره بعضي از ويژگي هاي اهل بيت سخن به ميان آمده، ولي بحثي از مصاديق آن خاندان پاك مطرح نشده است؟ و يا اينكه اصلا چرا به صراحت مصاديق اهل بيت در قرآن كريم ذكر نشده است؟

در پاسخ به اين سؤال، مي توان گفت:35

الف. در قرآن كريم تفصيل همه مطالب ذكر نشده و بيان مفصّل به سنّت نبوي واگذار گرديده است. بالطبع اگر حجيّت سنّت پيامبر را همانند حجيّت كتاب خدا پذيرفتيم، چه فرقي مي كند كه مسئله اي در كتاب خدا بيان شود يا در سنّت رسول خدا(صلي الله عليه وآله)؟

ب. اگر قرآن كريم به مسئله «ولايت اهل بيت» اشاره مي كرد، معلوم نبود كه اختلاف و نزاع برداشته شود، بلكه ممكن بود رياست طلبان با ترفندهاي گوناگون به توجيهات ديگري دست بزنند; مثلا، امكان داشت بگويند: كلمه «ولايت» يا «امامت» و امثال آن معاني مختلفي دارد و معلوم نيست كه مراد قرآن كدام يك از اين معاني است.

ج. اگر به صراحت نام اهل بيت(عليهم السلام) به عنوان خلفاي پبامبر در قرآن مي آمد، به احتمال زياد، رياست خواهان و قدرت طلبان به تحريف قرآن ـ هرچند تحريف معنوي آن ـ دست مي زدند. براي مثال، به چند مورد اكتفا مي شود:

ـ مسئله «ارث» در قرآن و ممنوع كردن حضرت فاطمه(عليها السلام)از «فدك»;

ـ يك سهم از خمس به «ذوي القربي» تعلّق مي گيرد كه ابوبكر آن را حذف كرد.

ـ سهم «مؤلفة القلوب» از زكات و حذف آن از سوي ابوبكر;

ـ متعه حج و متعه زنان و حذف آن از سوي عمر;

ـ نصّ قرآن درباره وجوب مودّت اهل بيت(عليهم السلام) و فراهم ساختن اسباب اذيت و آزار اهل بيت(عليهم السلام);

ـ نصّ قرآن درباره شأن عالي پيامبر و به عكس، متهم كردن ايشان به هذيان گويي در پايان عمر شريفش.

د. اگر نام اهل بيت در قرآن مي آمد، به احتمال زياد، به آتش خاموش نشدني اختلاف دامن زده مي شد. همين امر مايه درگيري و جنگ خونين ميان گروه هاي مسلمان مي شد كه به يقين، در آن شرايط، به ضرر اسلام و مسلمانان بود.

در بخش دوم، با كمك از آيه تطهير، اثبات گرديد كه اين آيه درباره اهل بيت(عليهم السلام) نازل شده است. حال مي خواهيم بدانيم كه آيه تطهير درباره چه كساني مصداق پيدا مي كند؟ روايات فراواني در دست داريم كه نشان مي دهد آيه تطهير در شأن پيامبر، حضرت علي، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسين(عليهم السلام)نازل شده است.36

1. رواياتي كه از برخي همسران پيامبر نقل شده است: هنگامي كه پيامبر سخن از اين آيه شريفه مي گفت، ما از او سؤال كرديم كه آيا ما هم جزو آن هستيم، فرمود: شما خوبيد، اما مشمول اين آيه نيستيد! از جمله اين موارد، روايت ثعلبي در تفسير خود است به نقل از: امّ سلمه و عايشه (طبق نقل عامّه).

2. روايات فراواني درباره حديث «كساء» به اجمال وارد شده است كه از همه آنها استفاده مي شود: پيامبر، حضرت علي، فاطمه، حسن و حسين(عليهم السلام)را فراخواند ـ و يا به خدمت ايشان آمدند. پيامبر عبايي بر آنها افكند و فرمود: خداوندا! اينها خاندان من هستند; رجس و آلودگي را از آنها دور كن. در اين هنگام، آيه «تطهير» نازل گرديد. دانشمند معروف، حاكم حسكاني نيشابوري، در شواهد التنزيل، اين روايات را به طرق متعدد از راويان گوناگون گردآوري كرده است.37

3. در روايات فراوان ديگري مي خوانيم: پس از نزول آيه مزبور، پيامبر مدت شش ماه، هنگامي كه براي نماز صبح از كنار خانه حضرت فاطمه(عليها السلام)مي گذشت، صدا مي زد: «الصلاة! الصلاة! اهل البيت! انّما يُريد اللّهِ ليُذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهّركم تطهيراً.» اين حديث را حاكم حسكاني از انس بن مالك نقل كرده است.

در روايت ديگري كه از ابوسعيد خدري از پيامبر نقل شده است، مي خوانيم: پيامبر اين برنامه را تا هشت يا نه ماه ادامه داد. حديث مزبور را از ابن عبّاس از پيامبر نقل كرده است. قابل توجه اينكه عايشه، همسر پيامبر ـ كه طبق گواهي تاريخ اسلام، در بازگو كردن فضايل خود و ريزه كاري هاي ارتباطش با پيامبر از چيزي فروگذار نمي كرد ـ اگر مشمول اين آيه واقع مي شد، قطعاً در لابه لاي سخنانش به مناسبت هايي از آن سخن مي گفت، در حالي كه هرگز چنين چيزي از او نقل نشده است.

4. روايات متعددي از ابوسعيد خدري، صحابي معروف، نقل شده است كه با صراحت گواهي مي دهد: اين آيه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است. اين روايات به قدري زياد است كه بعضي از محققان آن را متواتر مي دانند.38

صرف نظر از رواياتي كه در باب امامت، ولايت و مرجعيت ديني اهل بيت(عليهم السلام)وارد شده، مانند حديث «ثقلين»، حديث «سفينه» و حديث «نجوم»، روايات ديگري از پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)رسيده است كه ائمّه دوازده گانه را مشخصاً بيان مي كند. سليمان بن ابراهيم قندوزي در باب 77 كتاب ينابيع الموّده (ص 444) گفته است: يحيي بن حسن در كتاب عمده با بيست طريق و در صحيح مسلم با نه طريق و در سنن ابي داود با سه طريق و در سنن ترمذي با يك طريق و در جمع بين الصحيحين حميدي با سه طريق، خبر دوازده نفر بودن جانشينان پيامبر نقل شده است. اين مطالب در كتاب شب هاي پيشاور (ص 572 و 573) و احقاق الحق (ج 2، ص 352 و 353) آمده است.39

روايات شيعه نيز در اين باب فراوان است. آية اللّه صافي در كتاب منتخب الاثر در اين باره 885 حديث آورده كه 271 حديث مضمونش اين است: خلفاي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) دوازده نفرند و 133 حديث به اين مضمون اشاره دارد كه امامان دوازده نفرند كه نخستين آنها حضرت علي(عليه السلام)است. 91 حديث هم به اين مضمون است: نخستين امام، علي(عليه السلام) و آخرين آنها مهدي (عج) است. 94 حديث مضمونش اين است كه امامان دوازده نفرند و آخرين آنها مهدي (عج) است. 139 حديث مضمونش اين است كه امامان دوازده نفرند كه نه تن ايشان از فرزندان امام حسين(عليه السلام) هستند. 107 حديث به اين مضمون است: امامان دوازده نفرند; نه تن آنها از فرزندان حسين(عليه السلام)هستند كه نهمين آنها مهدي (عج) است. صريح تر از همه، 50 روايت است كه اسامي يكايك دوازده جانشين پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله) را مشخصاً نام مي برد و مطابق اعتقاد شيعه است.40

آية اللّه ميرزا جواد تبريزي در كتاب رسالة مختصرة في النصوص الصحيحه علي امامة الائمّة الاثني عشر، بعضي از روايات دالّ بر دوازده نفر بودن جانشينان پيامبر را جمع كرده و نام مبارك ايشان را نيز ذكر نموده است.

احاديث فرواني در رابطه با تعداد ائمّه اطهار(عليهم السلام) در منابع اهل سنّت روايت شده است. براي نمونه، مي توان به كتاب الخصال ابن بابويه اشاره كرد كه در صفحه 466 باب «خلفاء و ائمه بعد النبي(صلي الله عليه وآله)»، 32 حديث به همين مضمون يافت مي شود. اختلاف متن اين روايات در نقل، به خاطر ملاحظات سياسي است; چنان كه در بعضي از روايات اهل سنّت، كلمه «بَعدي» يعني پس از پيامبر، حذف شده، يا لفظ «خليفه» به لفظ «اَمير»، «قَيِّم» و «مَلِك» مبدّل گرديده است.

در بعضي از روايات نيز قوام اسلام به خلافت خلفاي دوازده گانه به عنوان جانشينان پيامبر تا روز قيامت منوط گرديده، اما در بعضي از روايات ديگر، اين نكته (تا روز قيامت) حذف شده است. بعضي از احاديث مصالح امّت اسلام را در ولايت خلفاي دوازده گانه مي داند، در صورتي كه بقيه احاديث درباره اين حقيقت اهمال دارد.

نكته قابل ذكر آنكه اين احاديث با تمام اختلافات مذكور، در دو نقطه اساسي مشتركند:

الف. پيامبر(صلي الله عليه وآله) افضل اشخاص را براي حفظ اسلام و امّت اسلامي براي سال هاي متمادي پس از خود تعيين كرد.

ب. تعداد خلفايي كه براي سربلندي امّت اسلامي به تأييد پيامبر رسيدند، دوازده نفرند.

شكي نيست كه حذف توضيحات نسبت به جانشينان دوازده گانه پيامبر در بعضي از روايات، به خاطر مسائل سياسي بوده است. براي روشن شدن حقيقت، دو نكته مزبور كفايت مي كند; زيرا عدد مذكور (12 نفر) بر ائمّه اهل بيت(عليهم السلام)منطبق است و خلفاي موردنظر اهل سنّت ـ كه طبق روايات، آنها نيز دوازده نفر را قبول دارند ـ از تعداد مشخص گذشته است.41

به هر حال، امروز اين مسئله محل نزاع بين شيعه و سنّي است; چرا كه شيعه معتقد است: امام و خليفه پس از پيامبر بايد همانند پيامبر، داراي سه ويژگي اصلي (علم غيبي لدني، عصمت الهي و تعيين از جانب خدا و رسول خدا(صلي الله عليه وآله)) باشد. اما اهل سنّت به اين سه ويژگي عقيده ندارند; آنها حداكثر به عدالت خليفه و انتخاب مردم يعني «بيعت» عقيده دارند، در صورتي كه بعضي از خلفاي آنها نصب شدند و يا عثمان را شوراي شش نفره انتخاب كرد.

حال كه ثابت شد مصداقاً «اهل بيت» چه كساني هستند، بايد آن دسته از رواياتي كه بعضي از صحابه را در گروه اهل بيت(عليهم السلام)مي شمارند، توجيه كرد. در بعضي از احاديث، در رابطه با ابوذر، ابوعبيده، راهب يهودي، سعدالخير، سلمان، عمربن يزيد، عيسي بن قمي، فضيل بن يسار و يونس بن يعقوب، اصطلاح «مِنّا» به كار رفته است; مثلا، در رابطه با سلمان، مي توان گفت: پيامبر ايشان را به دليل علم بسيار بالا، از اهل بيت خود دانست; زيرا يكي از خصوصيات اهل بيت علم آنان است. يا اينكه يكي از اين افراد راهب است و دين غير اسلام دارد. پس مسلماً او نمي تواند از اهل بيت(عليهم السلام) باشد، بلكه علتي ديگر در آن نهفته است. يا در رابطه با سعد، چون وي فرزند عبدالعزيز بن مروان بود و چون از او «شجره ملعونه» است و از اين ابراز ناراحتي مي كرد، امام ابوجعفر(عليه السلام) به ايشان فرمودند: تو از آنها نيستي، تو اموي هستي كه از ما اهل بيت هستند. پس اموي بودن را از اهل بيت بودن دانستند تا ناراحتي او را برطرف نمايند.42

نتيجه بحث

آنچه در اين تحقيق آشكار جلوه مي كند، دلالت صريح آيه «تطهير» بر عصمت اهل بيت(عليهم السلام) است و به هيچ وجه، حاكي از عصمت ازواج نبي يا ديگران نيست. شواهد روايي مستدل نيز مصداق «اهل بيت» در اين آيه را مخصوص آل كساء دانسته و وجهي در ورود افراد نزديك به پيامبر از جمله ازواج ايشان، در اين عرصه شناخته نشده است.

سوره «هل اتي» و آيه «مباهله» نيز بدون شك، درباره اهل بيت پيامبر(عليهم السلام)(حضرت علي، فاطمه و حسنين(عليهم السلام)) مصداق پيدا كرده و ورود شخص يا اشخاص ديگري در اين زمينه ثابت نشده است. در حسّاس ترين مراحل تاريخ اسلام، علي رغم آنكه سرپرست خانواده معمولا از جان و مال و حيثيت افراد خانه مايه نمي گذارد، پيامبر فقط اهل بيت خويش(عليهم السلام)را براي مباهله برگزيد و تنها مزد رسالتش را مودّت اهل بيت(عليهم السلام)اعلان كرد تا مردم با نردبان محبت، به سوي ايشان به عنوان مرجع علمي صعود كنند. اگر بپذيريم كه هدف از خواندن خدا به نام هاي نيك، كه در آيه 180 سوره اعراف به آن اشاره شده، تنها جاري كردن الفاظ بر زبان نيست، بلكه در واقع، پياده كردن پرتوي از صفات الهي در خويشتن است، پس بايد گفت: بارزترين مصداق انعكاس صفات پروردگار، در وجود اهل بيت(عليهم السلام) جلوه كرده است.

آنچه در پايان مهم به نظر مي رسد، پرسش هايي است كه به ذهن خطور مي كند و انسان را وادار به تأمّل مي نمايد. به راستي، چرا در قرآن آمده است كه اهل بيت از هر زشتي معصومند و مزد رسالت پيامبر(صلي الله عليه وآله)، مودّت ايشان است؟ ويا چه لزومي دارد كه خداوند در قرآن، داستان مباهله پيامبر و نذر خانواده حضرت علي(عليهم السلام) را نقل مي كند؟ آيا فقط براي اطلاع بوده يا تكليفي بر آن بار مي شود و اثري بر آن مترتّب است؟

خداوند بدون دليل آيات قرآن را نازل نكرده است. بدون شك، خداي تعالي اين خانواده را براي مسئوليتي بس عظيم برگزيده است. ما اين مقام رفيع را در حديث «ثقلين» يافتيم كه از زبان مبارك پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) بيان شده است.

زيدبن ارقم از رسول خدا روايت مي كند كه ايشان فرمودند: «اِنّي تاركٌ فيكم ما اِن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدي; احدهما اَعظم من الآخر: كتابُ اللّهِ حبلٌ ممدودٌ مِن السماءِ الي الارضِ و عترتي اهلُ بيتي، و لن يتفرقا حتّي يردا عَلَي الحوض; فانظرو كيف تخلفوني فيهما.»43

در مجمع الزوائد طبراني، اُسدالغابه ابن اثير و الصواعق المحرقه نقل شده است كه رسول اللّه(صلي الله عليه وآله)فرمودند: «إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب اللّه و عترتي اهل بيتي ما إن تمّسكتم بهما ... فلا تقدّموهما فتهلكوا، و لا تقصّروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلّموهم فإنّهم اعلم منكم.»44

در بعضي از منابع روايي مانند مسند احمد، مسند ابن راهويه، طبقات ابن سعد، صحيح ترمذي، مسند ابي يعلي، معجم كبير طبراني، مصابيح السنه بغوي، جامع الاصول ابن اثير و مانند آن، بدل از «ما ان تمسّكتم»، لفظ «ما ان اخذتم» آمده است. اما در مسند عبدبن حميد و الدرالمنثور به لفظ «التمسك» روايت شده است. در روايت ابن ابي شيبه، كلمه «الاتّباع» درج شده و خطيب بغدادي نيز به لفظ «إن اعتصمتم» نقل كرده است.45

در مسند احمد و كتاب السنه ابن ابي عاصم و ديگران، «ثقلين» به لفظ «الخليفتين» وارد شده است و به هر روي، قريب 50 راوي از اعلام اهل سنّت و راوياني از صحابه در قرون متمادي، حديث «ثقلين» را روايت نموده اند.

همان گونه كه در حديث مورد بحث مشهود است، جميع الفاظ بر معناي واحدي دلالت دارند. بعضي از دانشمندان بر اين عقيده اند كه الفاظ «اتباع»، «تمسّك»، «اخذ»، «اعتصام» و «خليفتين» بر امامت و خلافت دلالت التزامي دارد و از آن وجوب اطاعت فهميده مي شود. نويسنده كتاب حديث ثقلين يكي ديگر از دلالات روايت را اعلميت اهل بيت(عليهم السلام) از غير آنها دانسته و آن را مستلزم افضليت، و افضليت را مستلزم امامت بيان نموده است.46

در حديث شريف نبوي، كتاب خدا و عترت پيامبر(عليهم السلام) به عنوان دو مرجعي كه سعادت بشري را تضمين مي كنند، در اوج شرافت و اقتدار معرفي شده اند. انسانيت بجز اين دو دستگيره الهي، براي تأمين آينده دنيوي و اخروي خود، چيز ديگري سراغ ندارد. اكنون كه تاج افتخار مرجعيت بر سر اين دو هديه الهي نهاده شده است، فرصت طلبان عقيدتي مي خواهند نامحرمان را در دايره «اهل بيت(عليهم السلام)» معرفي كنند، تا بدين طريق، راه انحراف از اين الگوها را هموار سازند. امروزه تقريباً تمام معارف ديني و آموزه هاي قرآني دست خوش شبهات قرار گرفته است. به موازات آن، اهل بيت(عليهم السلام) نيز به عنوان مفسّران واقعي قرآن، در معرض تفسيرها و تشكيك هاي نامحرمان و بيگانگان قرار گرفته اند.

همان گونه كه عدم استفاده صحيح از آموزه هاي قرآني و مشوب كردن آن با تفسير به رأي و تأويل هاي ناروا كارآيي اين نسخه شفابخش را منتفي مي كند، اختلاف نظرها و شبهه هاي خواسته و ناخواسته درباره اهل بيت نيز ترديد و سردرگمي در بهره برداري از آموزه هاي آنها را در بردارد. پژوهشگران متعهد همان گونه كه سعي دارند نسخه هاي نامبارك تجويز شده براي فهم قرآن را باطل اعلام كنند، به همان ميزان، بر آنها فرض است كه شبهات وارد شده بر ساحت اهل بيت(عليهم السلام) را نيز بزدايند. تحريف از ساحت قرآن و اهل بيت(عليهم السلام) هر دو، دور است و براي اين منظور، انديشمندان نيز بايد سعي خود را مبذول دارند.

پى نوشت ها

1ـ ر.ك. سيدمحسن حجت، تشيع چيست و شيعه كيست؟، فصل سوم.

2 و 3ـ جعفر سبحانى، اهل بيت سماتهم و حقوقهم فى القرآن الكريم، ص 11 / ص 14.

4ـ مجموعه مؤلفين تحف اشراف ابراهيم منكور، المعجم الوسيط، ج 1، ص 31.

5ـ راغب اصفهانى، المفردات فى غريب القرآن، ج 7، ص 29.

6ـ على ربّانى گلپايگانى، جزوه «آيه تطهير و اهل بيت»، شانزدهمين همايش علمى ـ تحقيقى مذاهب اسلامى، نهاد نمايندگى مقام معظّم رهبرى در امور اهل سنّت سيستان و بلوچستان.

7ـ جعفر سبحانى، پيشين، ص 15.

8ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1353، ج 17، ص 293.

9ـ مهدى نيلى پور، فرهنگ فاطميه، اصفهان، عترت، 1380، ص 31.

10ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 17، ذيل آيه تطهير.

11ـ ر.ك. سيدمرتضى عسكرى، آية التطهير فى مصادرالفريقين، مركز الابحاث العقائديه، ص 12 و 39.

12ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 17، ص 294.

13 و 14ـ همان، ص 295.

15ـ محمّد بيومى مهران، الامامة و اهل البيت، ص 12ـ14.

16ـ جعفر سبحانى، پيشين، ص 16.

17ـ همان، ص 21.

18 و 19ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 17، ص 293ـ295.

20ـ معيار ما در اعتقادات، ابوطالب، تجليل تبريزى، ص 119ـ120.

21ـ على ربّانى گلپايگانى، پيشين.

22ـ آخوند خراسانى، كفاية الاصول، قم، موسسه نشر اسلامى، 1424، ج 1، ذيل مبحث مشتق.

23ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، تفسير الميزان، ترجمه سيد محمّدباقر موسوى همدانى، قم، اسلامى،1363، ج20، ص 211.

24ـ علّامه امينى، الغدير، بيروت، دارالكتاب العربى، ج 3، ص 107ـ109.

25ـ سيدعلى حسينى ميلانى، آيه مباهله، ص 20ـ22.

26ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 3، ص 350.

27ـ سيدابراهيم ميرباقرى و ديگران، ترجمه تفسير مجمع البيان، تهران، فراهانى، 1360، ج 4، ص 101.

28ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 3، ص 350.

29ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 23، ص 271.

30ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 19، ص 236.

31ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 7، ص 28.

32ـ همان، ص 29.

33ـ همان، ص 25.

34ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 18، از ص 59.

35ـ عباس نيكزاد، پرسش ها و پاسخ ها در باب امامت حضرت على(عليه السلام)، بابل، مبعث، 1381، ص 12ـ14.

36ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 17، ص 298ـ302.

37 و 38ـ همان، ذيل آيه تطهير.

39 و 40ـ عباس نيكزاد، پيشين، ص 82ـ83.

41 و 42ـ محمّد محمّدى رى شهرى، اهل البيت فى الكتاب و السنه، قم، دارالحديث، ص 71ـ73.

43ـ محمّدبن عيسى ترمذى، صحيح ترمذى، ج 15، ص 663، ح 3788.

44ـ سيدعلى ميلانى، حديث الثقلين، مركز الابحاث القعائديه، ص 25.

45ـ فرهنگ جامع نوين، اعتصام: تمسّك.

46ـ ر.ك. سيدعلى ميلانى، حديث ثقلين، ص 12ـ16.